

مضامین زهدآمیز در اشعار خاقانی و ابو العتاهیه

مریم محمودی*

تاریخ دریافت: ۹۲/۸/۵

شیما فرجی فر**

تاریخ پذیرش: ۹۳/۱/۳۰

چکیده

زهد و مضامین مربوط به آن در ادب فارسی و عربی همواره مورد توجه شاعران و نویسندگان بوده است. *ابو العتاهیه* شاعر برجسته عرب در این زمینه جزء پیشتازان است. در شعر فارسی نیز به تحقیق *خاقانی* در مسیر تکامل شعر زهد قرار دارد که قبل از او به تجربه بیشتر شاعران از جمله رودکی، کسایی، سنایی و ... در آمد و در نهایت سنایی آن را به اوج رسانید. وجود مضامین زهدآمیز مشترک باعث شد که شعر این دو شاعر مورد بررسی و مطابقت قرار گیرد. علاوه بر آن وابستگی هر دو شاعر در مقطعی از زندگی به دربار، علاقه هر دو به جذب مخاطب و محبوس شدن آن‌ها برای مدتی، از دیگر نقاط مشترک دو شاعر است. دنیا و مطالب مربوط به آن، دوری از حرص و طمع و آز و توصیه به قناعت و مرگ و مضامین مربوط به آن از موضوعاتی است که در این تحقیق مورد بررسی قرار گرفت.

کلیدواژگان: زهد، دنیا، قناعت، مرگ، خاقانی، ابو العتاهیه.

*عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان (استادیار).

m.mahmoodi75@yahoo.com

shimafarajifar@yahoo.com

**دانش‌آموخته مقطع دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک.

مقدمه

زهد و دنیاگریزی از مضامین عمده شعر و ادب عربی و فارسی است و در طریقت صوفیه اولین گام قلمداد می‌شود. پیدایش آن در جامعه اسلامی علاوه بر آموزه‌های قرآنی به سیره سلف صالح و صحابه و تابعین باز می‌گردد؛ هرچند تأثیر آیین‌هایی هم‌چون مسیحیت و مانوی را نمی‌توان در شکل‌گیری آن انکار کرد.

بی‌تردید «زهد و پرهیزی که زهاد مسلمان را به تصوف کشانید تا حدی از تعالیم قرآن و سیرت پیغمبر مأخوذ بود. در قرآن خاصه در جاهایی که بیم دادن و ترسانیدن مشرکان مورد نظر بود، کوچک شمردن متاع دنیا و بشارت دادن به نعیم آخرت مکرر آمده است و این امر خود از مبانی زهد اسلامی به شمار می‌رفت» (زرین کوب، ۱۳۸۰: ۴۴). بنابراین قدیمی‌ترین شکل تصوف اسلامی تزهد است که به عنوان عکس‌العمل در برابر دنیا دوستی و غرق شدن در لذات دنیوی است. به عبارت دیگر زهد عبارت بوده است «از نوعی طغیان داخلی و برآشفستگی ذهن بر ضد بی‌عدالتی‌های اجتماعی و بی‌اعتدالی‌های افراد و مهم‌تر از همه مخصوصاً بر ضد خطایا و معاصی شخصی خود و اقبال به تصفیه و تطهیر باطن تا به هر وسیله‌ای هست مورد رضای خدا واقع شوند» (غنی، ۱۳۶۹: ۱۶۹).

قبل از ادب فارسی در قرن دوم هجری زهد در شعر عربی در اوج کمال بود و کتاب‌های منظوم و منثور زیادی به این موضوع اختصاص داشت. مجموعه آثاری با عنوان «کتاب الزهد» از قرن دوم به بعد در راستای این جریان تألیف شد. «اگر از مجموعه شعرهای این دوره تنها دیوان *ابو العتاهیه* باقی مانده بود برای پر کردن فضای شعری ادبیات عرب در زمینه شعر زهد کافی بود» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۴۷). شکل‌گیری و رشد نهضت زهد تأثیری ژرف و شگرف در ادب فارسی و عربی داشته است به طوری که «در کنار قرآن و حدیث و سیره نبوی باید گفت ادبیات زهد از ارکان مهم ادبیات اخلاقی در دوران اسلامی است که رفته رفته خود بدل به شاخه‌ای تنومند شد» (مشرف، ۱۳۸۹: ۹۳).

در شعر فارسی نیز از همان آغاز زهد و پارسایی از مضامین اصلی بود. شعر شاعران سده‌های چهارم و پنجم نشانگر آن است که حتی شادخوارترین آنان نیز از چاشنی زهد

در شعر خود بهره برده‌اند. شعر زهد در ادب فارسی با شعر سنایی به اوج خود رسید. او دیدگاه‌های خود را در این زمینه با صراحت بیان و تصویری از زهد واقعی و زاهد حقیقی ارائه می‌کند. پس از سنایی نیز زهد در کنار سایر مفاهیم عرفانی دستمایه شاعران عارف و غیر عارف قرار گرفت. خاقانی از جمله شاعرانی است که در مسیر تکامل شعر زهد و تحقیق فارسی قرار دارد.

خاقانی و جایگاه او در شعر فارسی

افضل‌الدین بدیل بن علی بن عثمان معروف به خاقانی شروانی شاعر قرن ششم ادب فارسی است. او از جمله بزرگ‌ترین شاعران قصیده‌پرداز شعر فارسی به شمار می‌آید. «قوت اندیشه و مهارت او در ترکیب الفاظ و خلق معانی و ابتکار مضامین جدید و پیش‌گرفتن راه‌های خاص در توصیف و تشبیه مشهور است» (صفا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۷۸۲). رقت فکر، باریک اندیشی و احاطه او بر علوم مختلف، زمینه خلق مضامین علمی دقیق را در شعر او فراهم کرده که در عین حال فهم آن به راحتی و سهولت امکان‌پذیر نیست. خاقانی از شاعران زیادی در دیوانش سخن می‌گوید از جمله عنصری، رودکی، شهید بلخی، غضایری، فرخی، و مسعود سعد، اما در این بین تنها از سنایی با احترام یاد می‌کند و با افتخار می‌گوید:

چون زمان عهد سنایی در نوشت
آسمان چون من سخن گستر بزد

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۸۵۸)

این شاعر استاد که مانند اکثر استادان عهد خود به روش سنایی در زهد و وعظ نظر داشته، بسیار کوشیده است که از این حیث با او برابری کند و در غالب قصاید حکمی و غزل‌های خود از آن استاد پیروی نماید (صفا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۷۸۳).

خاقانی در شعر عربی هم دستی داشته است. او در شعرش از «دو دیوان تازی و دری» سخن می‌گوید. قصاید و قطعات موجود در دیوان فارسی او هم که توسط دکتر سجادی فراهم آمده نشان از این امر دارد. از سوی دیگر وجود اسامی شاعران عرب و اشاره به مضامین شعر آن‌ها از جمله / ابو تمام، بحتری، جاحظ، حسان، سبحان وائل، و تابعه مؤید آشنایی او با ادبیات عرب و تأثیرپذیری او از آن است.

مضامین عمده شعر *خاقانی* عبارت است از وصف از جمله وصف طبیعت، وصف هیجان‌های روحانی، وصف آلام و مصایب، مفاخره و خودستایی، رندی و می‌پرستی، آزرده‌گی و بدبینی، مناعت طبع و زهد و وارستگی و قناعت. همچنان‌که گفته شد او در قصاید زهدآمیز به روش *سنایی* نظر داشته است اما «هرچند این اشعار او از حیث استواری و بلندی کم‌مانند است سوز و حال سخن *سنایی* را ندارد» (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۲۱).

زهد در شعر *خاقانی* از وارستگی و مناعت طبع او ناشی می‌شود. با اینکه برخی معتقدند این مضمون در شعر او مانند سایر شعرای قرن ششم جزء فنون شعری محسوب می‌شده (*خاقانی*، ۱۳۷۳، مقدمه: سی و دو)، اما پراکندگی این مضمون در دیوان او و محصور نماندن آن به قصاید زهدآمیز گویای آن است که *خاقانی* نه از سر تفنن بلکه با اعتقاد راستین به زهد و وارستگی در شعرش از آن سخن می‌گوید. او شاعری متشرع و مقید به ظواهر شرع است. هر چند در مواردی مانند دوری از علایق مادی و دنیوی به حریم عرفا نزدیک می‌شود. «از سوی دیگر گویی طبع بلند پرواز ناخرسند او که از همه کس آزرده و از همه جا سرخورده است برای آنکه از اوج پرواز خویش فرود نیاید و به پستی‌ها و زبونی‌های مبتذل این جهانی سر فرود نیاورد، عمداً به سایه آرامش‌بخش این اندیشه گریخته است» (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۲۰).

آنچه مخاطب شعر *خاقانی* را دچار تردید و سرگردانی می‌کند نوعی تناقض در شعر و کلام اوست. مناعت و دنیاگریزی او در غزل‌ها رنگ می‌بازد، از سوی دیگر وجود مدایح بزرگان و پادشاهان و درخواست صله و بخشش از آن‌ها در کنار مضامین زهدآمیز موجب حیرت می‌شود. هرچند دلیل این امر را روح سریع التأثير او گفته‌اند (دستی، ۱۳۵۷: ۱۶)، اما این همان نکته قابل تأمل درباره *سنایی* نیز هست. به هر حال چه *سنایی* و چه *خاقانی* در دوره زهد و تحقیق به کلی از جهان و جهانیان، و ستایش و نکوهش آن‌ها بر کنار نبوده‌اند.

ابو العتاهیه و جایگاه او در شعر عربی

ابو اسحاق اسماعیل بن سوید بن کیسان معروف به ابو العتاهیه شاعر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری است. به لحاظ تقسیم‌بندی تاریخ ادبیات عرب او از شاعران عصر عباسی به شمار می‌آید. این دوره در تاریخ ادبیات عرب دوره ظهور نوآوری و تجدد محسوب می‌شود. ابو العتاهیه در کوفه پرورش یافت ولی دوران شکوفایی او با ورودش به بغداد آغاز شد، هنگامی که او در زمره مقربان مهدی خلیفه عباسی در آمد و در مدح او قصایدی سرود، و صله‌های بسیار دریافت کرد. او پس از شکست در عشقی نافرجام به کنیزی به نام عتبه «از لهو خود آرایی و عیاشی دل بر کند و مطامع و حطام دنیوی را ناچیز انگارد و به تحصیل علم کلام روی آورد، و مقالات شیعه و جبریه و زهاد را نگریست. از آن پس هر چند گاه به مذهب و سلکی گرایش می‌یافت، آخر الامر چه در گفتار و چه در کردار به عبادت و زهد گروید» (الفاخوری، ۱۳۶۸: ۳۱۷).

پس از آن ابو العتاهیه غزل‌سرایی را ترک کرد و به مضامین زهدآمیز روی آورد، هر چند هم‌چنان به مدح خلیفه و رجال بزرگ می‌پرداخت و از تحصیل صله لذت می‌برد. تا اینکه دگرگونی دیگری در حال وی موجب شد به یکباره شعر و شاعری را رها کند. هارون خلیفه عباسی چندین بار از او خواست تا درباره موضوعاتی شعر بگوید و او امتناع می‌کرد، نتیجه این امتناع محبوس شدن ابو العتاهیه بود و تا زمانی ادامه داشت که او از تصمیم خود مبنی بر ترک شعر و شاعری منصرف شد.

شعر ابو العتاهیه در دوره‌های مختلف زندگی با مضامین گوناگون نمایان شده است. در دوره‌های آغازین شعر او شامل غزل، مدح، رثا، هجا و عتاب و استعطاف و ... است. ابو العتاهیه زندگی عاطفی خود را با عشق سعدی و غزل‌هایی که درباره او سروده است آغاز کرد، که چیزی از آن به دست ما نرسیده و شاید ابو العتاهیه خود آن‌ها را نابود کرده باشد (مسعودی، ۱۹۷۳، ج ۴: ۳۸). زندگی ابو العتاهیه در ملازمت خلفا گذشت و او قصاید زیادی در مدح آنان سرود که بهترین آن‌ها در مدح مهدی و هارون الرشید است. «ابو العتاهیه با آنکه مذهب شیعه داشت بنی عباس را مدح می‌گفت، ولی بعدها کوشید تا شعر خود را از کشمکش‌های سیاسی که میان عباسیان بود دور نگه دارد اما این

بی‌طرفی هرگز به خیانت نکشید، و برای تمتع از عطایای بنی عباس به مذمت آل علی زبان نگوید» (الفاخوری، ۱۳۶۸: ۳۱۹).

مضامین زهدآمیز بیش از همه در شعر *ابو العتاهیه* درخشش دارد. برخی زهد را در شعر او تصنعی و ریاکارانه و برخی واقعی و صادقانه گفته‌اند. ابیات موجود در دیوان او مؤید هر دو نظر است. «برای رهایی از این تناقض باید گفت که در نفس او و در زندگی او عوامل گوناگونی بود که گاه او را به دنیا راغب می‌کرد، و گاه از دنیا بیزار می‌نمود و او میان این دو گرایش در نوسان بود، و نمی‌توانست بر یک حال قرار گیرد. از یک سو به عوالم روحانی مشتاق بود و این خصلت و فطرت او بود. از دیگر سو به راحت و رفاه و خوشخواری و زندگی» (همان: ۳۲۱).

به طور کلی سادگی و آسانی از نشانه‌های اصلی شعر *ابو العتاهیه* است. ویژگی‌هایی که شعر او را تشخیص می‌بخشد عبارت است از «آسانی که شعرش را نزد مردم دوست‌داشتنی می‌کرد، و مردمی بودن که او را به نفوس مردم پیوند می‌داد و موسیقی که آهنگ زیبا را برای هماهنگی با آواز برای او مهیا می‌کرد» (الاصفهانی، ۱۹۸۶، ج ۴: ۴۹). *ابن اثیر* هم معتقد است: «شعر *ابو العتاهیه* همانند آب روان در روان بودن الفاظ و لطافت سبک است، و از سخن رکیک و سست تهی است» (ابن اثیر، ۱۹۶۵، ج ۱: ۲۵۰).

شعر *ابو العتاهیه* در مسیری قرار گرفت که پیش از آن شعر *بشار بن برد* و *ابونواس* قرار گرفته بود؛ یعنی تصویرگر زمان و قابل فهم بودن برای عوام. او به خاطر کسب محبوبیت در بین مردم تمام قراردادهای و شیوه‌های معمول شعر را به دور ریخت و تنها زبان ساده مردم را به کار گرفت و حتی قالب‌های وزنی جدید را آزمود. هرچند «شعر او بدین سبب که شدیداً تمام قراردادهای فن شعر را نقض کرده بود نتوانست مقلدانی پیدا کند، اما جانشینان شعر او گاهی در میان واعظان خیابانی شهر بصره و گاهی در میان شاعران طرفدار شعر مردمی پیدا می‌شدند که این نوع شعر رفته رفته از محصولات سنت فخیم زبان عربی به موازات این که این محصولات هر چه متکلف‌تر و تصنعی‌تر می‌شد فاصله گرفت» (هامپلتون، ۱۳۶۲: ۶۶).

زهد در شعر خاقانی و ابو العتاهیه

ابو العتاهیه به طور مشخص در شعر خود از زهد نام می‌برد و آن را می‌ستاید، به طوری که در نظر او زندگی جز میانه‌روی و زهد نیست: «ما العیشُ إلا القُصْدُ و الزُّهْدُ» (ابو العتاهیه، ۱۹۴۶: ۱۳۷)؛ و در جایی دیگر می‌گوید:

فَخَيْرُ مَمَاتٍ قَتَلَهُ فِي سَبِيلِهِ وَخَيْرُ الْمَعَاشِ الْخَوْفُ مِنْهُ أَوْ الزُّهْدُ

(همان: ۱۲۹)

- بهترین مرگ کشته شدن در راه اوست و بهترین زندگی ترس از او یا زهد است. او بهترین و برترین زهد را نیز مشخص می‌کند:

وَأَفْضَلُ الزُّهْدِ زُهْدٌ كَانَ عَنْ جَدِّهِ وَأَفْضَلُ الْعَفْوِ عَفْوٌ عِنْدَ مَقْدَرَةٍ

(همان: ۹۸)

- بهترین زهد روی گرداندن از مال و ثروت است و بهترین گذشت، گذشت به هنگام توانایی است.

خاقانی در قصاید و غزلیاتش از زهد به خوبی یاد نمی‌کند. او از «زهد بی‌نمک» سخن می‌گوید:

بگذار زهد بی‌نمک هل تا فرود آید فلک هر رخنه کاید یک به یک بر طاق ویران آیدت

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۴۵۲)

که یادآور زهد ریایی است:

نیست در زهد ریاییت به جو سنگ و اندرین فسق نیاز است به خروار مرا

(همان: ۵۴۹)

و در نکوهش زهد زرق‌آمیز گوید:

تا زهد تو زرق است بس بر کفر داری دسترس

می‌گیر و صافی کن نفس تا کفر ایمان آیدت

(همان: ۴۵۲)

خاقانی با زهد متکلفانه مخالف است:

تا زهد تکلفیت برخیزد بر ناصیه داغ فاسقی بیاید

(همان: ۵۹۲)

او زاهد را در مقابل عاشق قرار می‌دهد:

عاشق به رخم سبحة زاهد کند صبح بس جرعه هم به زاهد قرآ برافکند

(همان: ۱۳۳)

بی‌تردید این نگرش *خاقانی* به زهد نشان دهنده برخورد صریح و روشن او با نابسامانی‌های اجتماعی، و رواج بدبینی و فساد و تباهی و تظاهر و ریا، و فراموش شدن اصل مسلمانی و احکام و حقایق شریعت مقدس اسلام، و به جا ماندن رسم و اسم ظاهری است. اما نگاه *ابو العتاهیه* به زهد نگاهی منفعت‌جویانه است؛ به گونه‌ای که انعکاس مضامین زهدآمیز شعرش را مشحون از شهرت‌طلبی و خودخواهی کرده است، «زیرا او می‌دید که اصحاب جد و وقار و مردان دین بدو روی می‌آورند و مجالست با او را مغتنم می‌شمارند، تا آنجا که او را در زهد به پیشوایی بر می‌گزینند؛ همچنان که گروهی دیگر هم *بشار* و *ابونواس* را به پیشوایی خود برگزیده بودند» (الفاخوری، ۱۳۶۸: ۳۲۱). در ادامه برخی از مضامین زهدآمیز در شعر *خاقانی* و *ابو العتاهیه* مورد بررسی و مطابقت قرار می‌گیرد.

ناپایداری دنیا

در نظر همگان «آنچه نباید دلبستگی را نشاید» بر این اساس دنیایی که پایدار و همیشگی نیست شایسته دل بستن نیست. این مضمون به ویژه در شعر زهدآمیز که به دوری از دنیا و عدم تعلق خاطر به آن توصیه می‌کند به وفور یافت می‌شود.

ابو العتاهیه درباره ناپایداری دنیا می‌گوید:

لَعْمُرُكَا مَا الدُّنْيَا بِدَارٍ بَقَاءٍ كَفَاكَ بَدَارِ الْمَوْتِ دَارَ فَنَاءٍ

(*ابو العتاهیه*، ۱۸۸۸: ۲)

- سوگند به خدای عزوجل دنیا دار بقا نیست، دار موت و دار فناست.

خاقانی نیز همین مضمون را این‌گونه بیان می‌کند:

بر نوبهار باغ جهان اعتماد نیست کاندک بقاست آن همه چون سبزه جوان

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۳۱۲)

دنیا اقامتگاه موقت مردمانی است که در آن مسافرانی بیش نیستند:

النَّاسُ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا عَلَى سَفَرٍ وَعَنْ قَرِيبٍ بِهِمْ مَا يَنْقُضِي السَّفَرَ

(ابو العتاهیه، ۱۹۶۴: ۱۵۴)

- مردم در این دنیا در سفر هستند و به زودی سفر آنان پایان می‌یابد.

و خاقانی گوید:

بس غریبید از این کوچه شر کوچ کنید به مقیمان نو این کوچه شر باز دهید

چه نشانید جمازه به سر چشمه از برنشینید و عنان را به سفر باز دهید

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۱۶۳)

ابو العتاهیه در بیان ناپایداری و زودگذر بودن دنیا، آن را به خوابگاه شتر شترسوارانی

تشبیه می‌کند که در تشویق به بستن جهاز شتران خود می‌کوشند:

إِنَّمَا الدُّنْيَا مَنَاحٌ لِرَكْبٍ يُسْرِعُ الْحَثَّ بِشَدِّ الرَّحَالِ

(ابو العتاهیه، ۱۹۶۴: ۳۲۴)

خاقانی هم ناپایداری و زودگذر بودن دنیا را با گذران عمر به تصویر می‌کشد:

بین که کوبه عمر خضروار گذشت تو بازمانده چو موسی به تیه خوف و رجا

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۷)

و در جای دیگر می‌گوید:

عمرم بشد به پای شب و روز و غم گذاشت مرکب دو اسبه رفت و همه راه گرد ماند

(همان: ۷۶۲)

و ابو العتاهیه در این باره می‌گوید:

مَا أَسْرَعَ الْأَيَّامَ فِي الشَّهْرِ وَأَسْرَعَ الشَّهْرَ فِي الْعُمْرِ

(ابو العتاهیه، ۱۹۶۴: ۱۷۱)

- روزها چه سریع است. ماهها در سپری شدن عمر چه سریع است.
و همین مضمون باز هم از خاقانی:
دهر صیاد و روز و شب دو سگ است چرخ باز کبود تیزپر است
همه عالم شکارگه بینی کاین دو سگ زیر و باز بر زبر است
(خاقانی، ۱۳۷۳: ۶۳)

فریبندگی دنیا

دنیا با مظاهر مختلف آن همواره انسان را فریب می‌دهد و او را به سوی خود می‌کشد. جلوه‌های این فریبایی متعدد و متنوع است؛ یکی از مضامین زهدآمیز رایج بیان این خصیصه دنیا و بر حذر داشتن از فریب اوست:

والدهر رَوَّاعٌ بِأَبْنَائِهِ يَغُرُّهُمْ مِنْهُ بِخَلَوَائِهِ

(ابو العتاهیه، ۱۹۶۴: ۱۵)

- روزگار بسیار فرزندانش را می‌فریبد و با شیرینی‌اش آن‌ها را گول می‌زند.
خاقانی ضمن بیان فریبندگی دنیا انسان را از آن بر حذر می‌دارد:
دهر سپیددست سیه کاسه‌ای است صعب
منگر به خوش زبانی این ترش میزبان
کان خوش‌ترین نواله که از دست وی خوری
لوزینه‌ای است خرده الماس در میان
(خاقانی، ۱۳۷۳: ۳۰۹)

ابو العتاهیه دنیا را «دار الغرور» می‌نامد که آدمی به واسطه لذات و شگفتی‌هایش به آن اعتماد می‌کند:

رَكْنَا إِلَى الدُّنْيَا، دَارِ الْغُرُورِ إِذَا سَخَّرْتَنَا بِأَلْدَاتِهَا
فَمَا نَرَعُوِي لِأَعَاجِبِهَا وَلَا نَتَّعِرُفُ حَالَاتِهَا

نُفَافِسُ فِيهَا وَأَيَّامُهَا تُرَدُّدُ فِينَا بِأَفَاتِهَا

(ابو العتاهیه، ۱۹۶۴: ۹۹)

- وقتی دنیا ما را مسحور لذات خویش کرد، به دنیا، سرای غرور اعتماد کردیم.
- به خاطر شگفتی‌هایش از آن دست نمی‌کشیم و حالات آن را نمی‌شناسیم.
- بر سر آن رقابت می‌کنیم و حال آن که روزهایش با آفاتش در بین ما رفت و آمد می‌کند.

و در جایی دیگر می‌گوید:

أَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَصِيرُ الْأُمُور مَا أَنْتَ يَا دُنْيَايَ إِلَّا الْغُرُور

(ابو العتاهیه، ۱۸۸۸: ۱۱۷)

- هان آگاه باش امور به خداوند بر می‌گردد. ای دنیای من تو جز فریب نیستی.
- خاقانی اعتماد کردن به دنیای فریبنده را چنین بیان می‌کند:
- به جهان پشت مبندید و به یک صدمه آه مهره پشت جهان یک ز دگر بگشایید

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۱۵۸)

و باز می‌گوید:

تکیه نکند بر کرم دهر خردمند سکه نهد بر درم ماهی ضراب

(همان: ۵۷)

ابو العتاهیه دنیا را به غولی تشبیه می‌کند که هر لحظه به رنگی در می‌آید، و حتی فتنه‌هایش را با رنگ و لعاب جلوه می‌دهد و جز فریب قصدی ندارد:

بُلَيْتُ مِنَ الدُّنْيَا بِغُولٍ تَلَوَّنَتْ لَهَا فِتْنٌ قَدْ فَضَّضْتُهَا وَذَهَبَتْ

(ابو العتاهیه، ۱۹۶۴: ۹۲)

- در دنیا به غول رنگارنگی گرفتار شدم و فتنه‌هایی دارد که آن‌ها را آب نقره و آب طلا داده است.

خاقانی نیز دنیا را سراچه آوا و رنگ گفته است:

از این سراجچه آوا و رنگ پی بگسل به ارغوان ده رنگ و به ارغنون آوا
(خاقانی، ۱۳۷۳: ۷)

دنیا با رنگ‌های متنوعش آدمی را می‌فریبد و عقل او را می‌رباید:
لِلْمَرِّ الْوَانُ دُنْيَا رَغْبَةً وَهُوًى وَعَقْلُهُ أَبَدًا مَا عَاشَ مَدْخُولُ
(ابو العتاهیه، ۱۹۶۴: ۳۲۲)

- دنیا با رنگ‌های گوناگون علاقه و هوئی و هوس برای انسان جلوه‌نمایی می‌کند، و عقل انسان همیشه تا زمانی که زندگی کند مختل است.
و خاقانی گوید:

مفریب دل به رنگ جهان کان نه تازگی است گلگونه‌ای چگونه کند زال را جوان
(خاقانی، ۱۳۷۳: ۳۱۲)

ابو العتاهیه فریبایی و دروغین بودن دنیا را با تمثیل درخشش سراب در زمین بدون آب و گیاه بیان می‌کند:

إِنَّمَا الدُّنْيَا غُرُورٌ كُلُّهَا مِثْلَ لَمْعِ الْأَلِّ فِي الْأَرْضِ الْقِفَارِ
(ابو العتاهیه، ۱۹۶۴: ۱۶۴)

و خاقانی همین مضمون را شاعرانه‌تر و زیباتر گفته است:
آبی است بدگوار و ز یخ بسته طاق پل سقفی است ز رنگار و ز مهتاب نردبان
(خاقانی، ۱۳۷۳: ۳۱۲)

رنج و بلا و سختی در دنیا

یکی از ویژگی‌های دنیا که موجب گریز از آن می‌شود وجود بلا یا و سختی‌هاست، که عیش را منغص و مکدر می‌سازد. این مضمون از مضامین رایج درباره دنیا است که در شعر بیشتر شاعران به آن توجه شده است.

ابو العتاهیه دنیا را سرای مصیبت و غم، و اندوه و حزن و شکایت می‌نامد:
دَارُ الْفَجَائِعِ وَالْهَمِّ وَمِوَا رُ الْبَسِّ وَالْأَحْزَانِ وَالشَّكْوَى
(ابو العتاهیه، ۱۹۶۴: ۹)

و خاقانی نیز عالم را زاینده غم و اندوه معرفی می‌کند:
غم هم از عالم است و در عالم می‌نگنجد که بس قوی حشر است
عالم از جور مایه زاری غم تبر از هیمه مادت شرر است
چون شرر شد قوی همه عالم طعمه سازد چه حاجت تبر است

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۶۵)

دنیا همواره با سختی و تلخی همراه است و راحتی در دنیا وجود ندارد:
مازالَتِ الدُّنْيَا مُنْغَصَةً لَمْ يَخْلُصْ صَاحِبُهَا مِنَ الْبَلْوَى

(ابو العتاهیه، ۱۹۶۴: ۹)

- دنیا پیوسته تلخ است و شخص دنیا دار از آفت تهی نیست.
در ساحت زمانه ز راحت نشان مخواه ترکیب عافیت ز مزاج جهان مخواه

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۳۷۵)

باز ابو العتاهیه همین مطلب را به گونه‌ای دیگر بیان می‌کند:
نَحْنُ فِي دَارٍ يَخْبَرُنَا ببلاها، ناطق لسن

(البستانی، ۱۴۲۱: ۳۷)

- در خانه‌ای هستیم که با بلاهایش با زبان گویا ما را آگاه می‌سازد.
و خاقانی گفته است:

اندر جزیره‌ای و محیط است گرد تو زین سوت موج محنت و زان سو شط بلا

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۱۶)

ابو العتاهیه فراوانی و سرشاری آفات و بلاها را در دنیا این‌گونه به تصویر می‌کشد:
تُنفَسُ فِيهَا وَأَيَّامُهَا تُرَدُّ فِيهَا بِأَفَاتِهَا

(ابو العتاهیه، ۱۹۶۴: ۹۹)

- بر سر آن [دنیا] رقابت می‌کنیم و حال آنکه روزهایش با آفاتش در بین ما رفت و آمد می‌کند.

و خاقانی نیز همین مضمون را با تشبیهی زیبا و رسا بیان می‌کند:

جیحون آفت است و بر او آبگینه پل کهپایه بلاست و برو غول دیده‌بان
(خاقانی، ۱۳۷۳: ۳۰۹)

نکوهش حرص و طمع و توصیه به قناعت

از نظر *ابو العتاهیه* حرص دردی است که به جز عده قلیلی، همه به آن مبتلا می‌شوند:

أَلْحَرَصُ دَاءٌ قَدْ أَضَرَّ بِمَنْ تَرَى إِلَّا قَلِيلًا
كَمْ مِنْ عَزِيزٍ قَدَّرَ رَأْيًا تُحْرِصُ صَائِرَهُ ذَلِيلًا

(*ابو العتاهیه*، ۱۳۷۳: ۱۷۲)

- حرص دردی است که به همه جز اندک کسانی که می‌بینی ضرر رسانده است.
بسا فرد توانایی که دیدم حرص او را خوار گردانیده است.

و *خاقانی* حرص را این‌گونه معرفی می‌کند:

حرص بی تیغ می‌کشد همه را پس همه جرم بر اجل منهد

(*خاقانی*، ۱۳۷۳: ۱۷۲)

ابو العتاهیه خطاب به آنان که در جمع‌آوری مال دنیا مولع و حریص‌اند می‌گوید:

إِيَّا هَذَا تَجْهَزُ لِفِرَاقٍ الْأَهْلَ وَالْمَالَ
فَلَا بُدَّ مِنَ الْمَوْتِ عَلَى كُلِّ مَنِ الْحَالِ

(*البستانی*، ۱۴۲۱: ۳۷)

- ای کسی که برای جدایی از خانواده و مال آماده شده‌ای، در هر حالی از مرگ
چاره‌ای نیست.

خاقانی نیز توصیه می‌کند که نباید اسیر و دلبسته مال دنیا بود:

گر سر یوم یحمی بر عقل خوانده‌ای پس پایمال مال مباش از سر هوا

تنگ آمده است زلزلت الارض هین بخوان بر مالها و قال الانسان مالها
(خاقانی، ۱۳۷۳: ۴)

مرگ

مرگ و زندگی توأمان‌اند. مرگ همگان را، هر که باشند و هر جا باشند، فرا می‌گیرد و از آن گریزی نیست. «یادکرد دایمی مرگ مهم‌ترین موضوع ادبیات زاهدانه است. هرگاه شماری از کتاب‌های موسوم به «کتاب الزهد» را ورق بزنییم شگفت‌زده می‌شویم که گذشتگان نه تنها عادت داشتند مرگ را در دو قدمی خود ببینند، بلکه تصور می‌کردند که قیامت نیز به زودی فرا خواهد رسید. یادکرد دایمی مرگ که سبب‌ساز ترک دل‌بستگی به حطام دنیا بوده است در دوره‌ای که به دوران زهد اسلامی شهرت دارد و اوج آن قرن دوم هجری است صورتی مبالغه‌آمیز به خود گرفت» (مشرف، ۱۳۸۹: ۲۳۴).

ابو العتاهیه شاعر همین قرن مرگ را رفتن از منزل فانی به منزل باقی می‌داند:

ما الموتُ إلا رحلةً غيرَ أنّها من المنزلِ الفانى الى المنزلِ الباقي

(ابو العتاهیه، ۱۹۶۴: ۲۸۹)

خاقانی هم مرگ را دوباره زاده شدن گفته است:

بهر دوباره زادن جانت ز امهات زین واپسین مشیمه دیگر گذشتنی است

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۵۲۸)

و در جای دیگر آنرا واسطه‌ای غمخوار می‌داند که موجب خلاص آدمی می‌شود:

مرگ از پی خلاص تو غمخوار واسطه است جان کن نثار واسطه غمگین چه مانده‌ای

(همان: ۵۲۹)

به عقیده ابو العتاهیه مرگ، درد بی‌درمان است:

الموتُ حَقٌّ لا محالةً دونَه و لِكُلِّ موتٍ عِلَّةٌ لا تُدفعُ

الموتُ داءٌ ليس يدفعُهُ الدَّواءُ اذا أتى و لِكُلِّ جنَبٍ مصرَعٌ

(ابو العتاهیه، ۱۹۶۴: ۲۴۸)

- مرگ حقیقی حتمی است. هر مرگی علتی دارد که قابل دفع نیست. مرگ دردی است که هیچ دارویی آن را دوا نمی‌کند آنکه که بیاید و هر کس خواهد مرد. و خاقانی گوید:

نی نی از بند اجل کس به نوا باز نرست کار افتاد چه در بند نوایید همه

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۴۰۹)

نتیجه بحث

گفته شد که زهد و گریز از دنیا از مضامین عمده شعر *ابو العتاهیه* و *خاقانی شروانی* است. شیوه برخورد دو شاعر با دنیا و مسائل مربوط به آن تا اندازه‌ای خاص است. در بیان اشعاری که درون‌مایه آن‌ها با دنیا مرتبط است، ابیاتی دیده می‌شود که تصویری را که دنیا در ذهن و اندیشه *خاقانی* داشته است از طریق واژگان منتقل می‌کند. این تصاویر چهره حقیقی دنیا را نزد او نشان می‌دهد. در بیشتر موارد تصویر ترسیم‌شده از دنیا زشت و ناخوشایند است، برای مثال آنجا که دنیا به دامگاه دیو و ستور تشبیه می‌شود، یا به جزیره وحشت‌زا و خرابه نادلگشا.

این تصاویر، نفرت و انزجار مخاطب را از دنیا ایجاد می‌نماید. اما گاهی تصاویر حکیمانه‌تر است، مثلاً آنجا که دنیا به سراچه آوا و رنگ و یا شکارگاه تشبیه می‌شود. *ابو العتاهیه* در شعر خود پیوسته دنیا را مورد خطاب قرار می‌دهد و زشتی و نارسایی‌های آن را در این مخاطبه متذکر می‌شود. تصاویر ارائه شده در شعر *ابو العتاهیه* بیشتر بیانگر صفات دنیاست که در قالب تشبیهاتی آمده است از قبیل متاع غرور، دار فنا، متاع زائل، دار الفراق، دار اذی و ... به طوری که می‌توان گفت نگاه *ابو العتاهیه* به دنیا در بیشتر موارد نگاهی حکیمانه است، و دنیا در نظر او به اندازه *خاقانی* زشت و ناخوشایند نیست. اما هر دو توصیه‌های بسیاری به ترک دنیا و تمایلات دنیوی دارند و دلیل عمده هر دو ناپایداری و گذرا بودن دنیاست.

دیگر مضمونی که در ارتباط با دنیا به ذهن متبادر می‌شود مال و منال دنیوی است. هر دو شاعر ضمن نکوهش حرص و طمع و زیاده‌خواهی به قناعت توصیه می‌کنند، و آن را بی‌پایان می‌دانند.

مرگ موضوع دیگری است که بررسی شد. در نگاه هر دو شاعر مرگ انتقال از دنیای فانی به دنیای باقی است و از آن گریزی نیست و همگان را در بر می‌گیرد. بیان هر دو شاعر درباره مرگ حکیمانه است؛ آنجا که *ابو العتاهیه* آن را درد بی‌درمان می‌داند و تبعیض را در کار آن روا نمی‌دارد، و *خاقانی* چاره‌ای برای آن نمی‌یابد. اما وقتی *خاقانی* مرگ را واسطه‌ای غمخوار برای خلاصی آدمی معرفی می‌کند و یا آن را به شراب نشاط‌آور تشبیه می‌نماید، به نظر می‌آید کلامش آمیخته با چاشنی ذوق عرفانی است. بیان حکیمانه دو شاعر نشان از آن دارد که در نظر آنان مرگ و مسائل مربوط به آن از طریق حکمت بهتر قابل فهم است. البته *خاقانی* بیشتر در مراثی از جمله مرثیه فرزندش از مرگ سخن می‌گوید و در دیگر قصاید او این مضمون چندان پر رنگ نیست، در حالی که *ابو العتاهیه* در جای جای اشعارش از مرگ سخن گفته است.

کتابنامه

- ابن اثیر، عز الدین علی بن محمد. ۱۹۶۵م، **الکامل فی التاریخ**، بیروت: لا نا.
- ابوالعتاهیه، اسماعیل بن القاسم. ۱۸۸۸م، **الأنوار الزاهیه فی دیوان ابی العتاهیه**، بیروت: المطبعه الکاتولیکیه.
- ابوالعتاهیه، اسماعیل بن القاسم. ۱۹۶۴م، **دیوان ابی العتاهیه**، بیروت: لا نا.
- البستانی، فواد افرام. ۱۴۲۱ق، **مجانى الحديثة**، بی جا: انتشارات ذوی القربی.
- الاصفهانی، ابو الفرج. ۱۹۸۶م، **الأغانى**، بیروت: دار الکتب.
- خاقانی، افضل الدین بدیل. ۱۳۷۳ش، **دیوان**، تصحیح ضیاء الدین سجادی، تهران: زوار.
- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۷۸ش، **دیدار با کعبه جان**، تهران: سخن.
- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۸۰ش، **ارزش میراث صوفیه**، تهران: امیرکبیر.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. ۱۳۷۲ش، **تازیانه‌های سلوک**، تهران: آگاه.
- صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۶۳ش، **تاریخ ادبیات ایران**، ج ۲، تهران: فردوس.
- غنی، قاسم. ۱۳۶۹ش، **بحث در آثار و افکار و احوال حافظ**، تهران: زوار.
- الفاخوری، حنا. ۱۳۶۸ش، **تاریخ ادبیات زبان عربی**، ترجمه عبد الحمید آیتی، تهران: توس.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین. ۱۹۳۷م، **مروج الذهب و معادن الجواهر**، تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، بیروت: دار الفکر.
- مشرف، مریم. ۱۳۸۹ش، **جستارهایی در ادبیات تعلیمی ایران**، تهران: سخن و دانشگاه شهید بهشتی.

مقالات

- محسنی نیا، ناصر و آرزو پوریزدان و پناه کرمانی. زمستان ۱۳۸۷، «**مرثیه‌سرایی در ادب فارسی و عربی با تکیه بر مقایسه مرثیه ابوالحسن تهامی و مرثیه خاقانی شروانی**»، فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت، دوره ۲، شماره ۸: صص ۱۷۵-۱۹۳.